



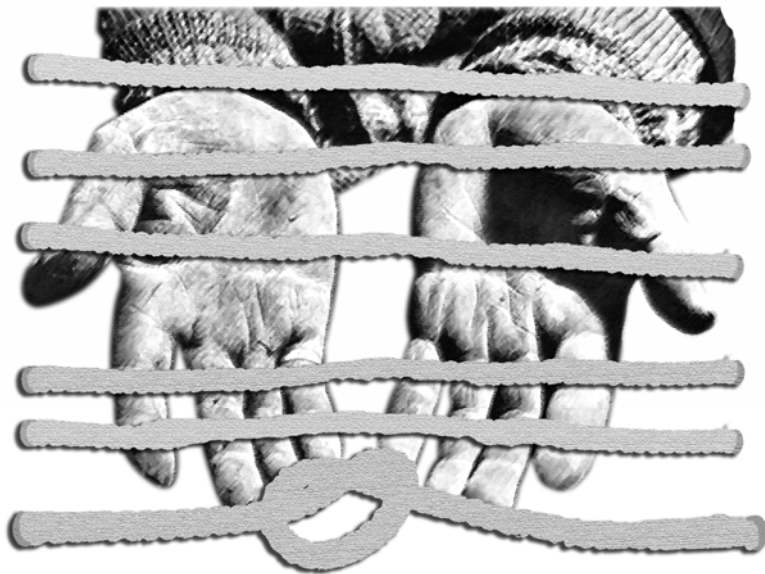
www.rouzGar.com

به یاد روز جهانی کارگر و ناکامی‌های آن در ایران

تحلیل تجربه‌ای از جنبش کارگری و سندیکایی ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷

فرشید فریدونی

ایران با وجود ۸ سال جنگ و ۲۰ سال مانع‌تراشی و ندانم‌کاری و سخت‌گیری متعصبان بر سر راه طراحی و اعمال سیاست توسعه‌ی اقتصادی بعد از اسرائیل صنعتی‌ترین کشور خاورمیانه است. با وجودی که جنبش کارگری در نظام سرمایه‌داری پدیده‌ای حلولی است، با وجودی که تعداد کارگران ایران به بیش از ۶ میلیون نفر تخمین زده می‌شوند، جنبش کارگری در ایران نهادینه نشده است. برای شناخت جنبش‌های اجتماعی گرامشی آن‌ها را به کونیوکتورل (ساختاری) و ارگانیک تقسیم می‌کند. جنبش‌های ساختاری وابسته به زمان و مکان به خصوصی هستند و سازمان طبقاتی جامعه را نه مورد نقد قرار می‌دهند و نه آن را نفی می‌کنند و در نتیجه جذب سازمان اجتماعی می‌شوند - این‌گونه جنبش‌ها در آموزش‌گاه علوم سیاسی پاریس تحت نام «جنبش‌های نوین اجتماعی» بررسی می‌شوند که جنبش‌های فمینیستی، دانشجویی، محیط زیستی، صلح‌طلبی و آزادی جنسی در اروپای غربی و آمریکا را در برمی‌گیرند. این جنبش‌ها در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته به اوج خود رسیدند. دلیل پیدایش آن‌ها اعمال سیاست اقتصادی کینزی توسط دولت رفاه بود که با افزایش حجم پول و با در نظر گرفتن تورم به صورت فعال در برنامه‌ریزی اقتصادی شرکت می‌کرد، موجب اشتغال همگانی می‌شد، با پشتیبانی از تولیدات ملی عامل تثبیت درازمدت‌تر از مثبت کل (مجموع تراز تجاری و تراز مالی) بود و به این ترتیب در مقابل تولیدات انبوه مصرف انبوه را نیز سازمان می‌داد و شرایط شکوفایی اقتصادی درازمدت را مهیا می‌کرد. نتیجه‌ی تحقق سیاست اقتصادی کینزی دوران عصر طلایی سرمایه‌داری بعد از پایان جنگ جهانی دوم بود. به این صورت نه تنها بحران سرمایه‌داری به تعویق افتاد بلکه بخش انقلابی جنبش کارگری در کشورهای نام‌برده از نظر سیاسی حاشیه‌ای شد. با ایجاد توافق طبقاتی برای تداوم سرمایه‌داری «جنبش‌های نوین اجتماعی» به صحنه‌ی سیاسی راه یافتند. این جنبش‌ها با دو



شاخص از جنبش‌های مرتجع، مخرب و معترض جامعه چون ملی، مذهبی و نوفاشیستی مجزا می‌شوند. آن‌ها از نظر تاریخی در سنت جنبش کارگری و مروج ایدئولوژی روشن‌گری هستند. با این دو شاخص مفهوم می‌شود که «جنبش‌های نوین اجتماعی» خوی رهایی‌بخش و پیشرو دارند. جنبش‌های ارگانیک در مقابل وابسته به زمان و مکان به خصوصی نیستند بلکه پدیده‌هایی حل‌ولی‌اند یعنی با سازمان

طبقه‌های جامعه در تضاد هستند. جنبش کارگری در نظم سرمایه‌داری خوی ارگانیک دارد - مارکس به گونه‌ای مستدل و مستند تضاد کار و سرمایه یعنی نیروهای مولده با شرایط تولیدی را نقد می‌کند. در حالی که تولیدات ماهیت اجتماعی دارند، سازمان و کنترل تولیدات، شیوه‌ی توزیع و تصاحب حاصل فعالیت نیروهای مولده و مالکیت بر ابزار تولیدی فرم خصوصی کسب کرده‌اند. این روابط مسبب ایجاد طبقات متضاد و متخاصم در نظم سرمایه‌داری می‌شوند - اما رابطه‌ی متضاد نیروهای مولده با شرایط تولیدی نه یک وضعیت بلکه یک روند است. یعنی نظام سرمایه‌داری به خاطر جبر رقابت در بازار برای تداوم خود می‌باید رابطه‌ی متضاد نیروهای مولده و شرایط تولیدی را پیاپی تنظیم و دوباره سازمان دهد - محرک این تحولات روند نزولی نرخ سود است. یعنی صاحبان سرمایه باید با استفاده از تکنولوژی جدید بارآوری کار را افزایش دهند تا برای تثبیت خود در بازار موفق به کسب سود سرمایه‌ی فراتر از میانگین نرخ سود شوند - افزایش سود سرمایه به وسیله‌ی تکنولوژی جدید یا افزایش سرمایه‌ی ثابت منجر به ایجاد ارزش اضافی نسبی، افزایش درجه‌ی استثمار و افزایش بارآوری نیروهای مولده می‌شود. این تحولات سبب تشدید شدت کار و جنبش کارگری برای سازمان‌دهی نوین شرایط تولیدی می‌شوند. به عبارت دیگر افزایش بارآوری نیروهای مولده زمانی منجر به عدم تناسب آن‌ها با شرایط کلی تولیدی خواهد شد و به این ترتیب سازمان جدید شرایط تولیدی برای تداوم نظام سرمایه‌داری ضروری می‌شود. این پروژه در آموزش‌گاه علوم سیاسی پاریس تحت عنوان «هماهنگ کردن نیروهای مولده و شرایط تولیدی» طرح می‌شود که بررسی تحولات در رابطه با شیوه‌ی سازمان بازار کار، درجه‌ی مهارت کارگران، شیوه‌ی رقابت کارگران در بازار کار، شیوه‌ی پرداخت کارمزد مستقیم (کارمزد ماهیانه) و غیرمستقیم (بیمه‌ی بازنشستگی و درمانی)، تغییر مدت کار (ساعات کار در روز، مرخصی و شروع دوران بازنشستگی)، شیوه‌ی باز تولید نیروی کار (کار خانگی بدون کارمزد) و مصرف همگانی به صورت امکانات دولتی را در برمی‌گیرد. به بیان دیگر سازمان‌دهی نوین سرمایه‌داری برای تضمین تداوم انباشت به دلیل بحرانی ذاتی اقتصادی بازار هنری برای خود است. اما درک این نوشته از بحران نه یک درک خشک ماتریالیستی

بلکه درکی اجتماعی از آن است. بحران زمانی معنی واقعی می‌یابد که توسط فعالان اجتماعی درک شود. نشانه‌ی درک بحران تجمع افراد و تشکیل نهاد است، زیرا به وسیله‌ی نهاد انگیزه و هدف فردی مبدل به مطالبات و اهداف اجتماعی می‌شوند و به این شیوه مورد توجه و ملاحظه‌ی جامعه قرار می‌گیرند. زیرا به وسیله‌ی نهاد افراد مبدل به یک قشر یا طبقه‌ی اجتماعی با مطالبات صنفی - طبقاتی می‌شوند. زیرا با تشکیل نهاد فعالان اجتماعی از انزوای فردی بیرون می‌آیند و در نهاد به کسب بزرگی تشکیلاتی قایل می‌شوند. به بیان مفهوم‌تر فقط با تشکیل نهاد نیازهای اقتصادی و مسایل فردی تبدیل به مطالبات اجتماعی می‌شوند و فقط با این شیوه اهداف فردی موفق به کسب پاسخ اجتماعی خواهند شد. تشکیل نهاد و نهادینه شدن مکمل هم‌دیگر اما متفاوت از یک‌دیگر هستند - نهادینه شدن محدود به شناخت اجتماعی یا قانون‌مندی یک نهاد نمی‌شود بلکه و به خصوص در رابطه با جنبش ارگانیک کارگری یک‌سری تحولات اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی را نیز در بردارد - نشانه‌ی این تحولات همان‌گونه که گرامشی به گونه‌ای مستدل رخ می‌کند تغییر درک روزمره به درک سالم است. او شاخص‌های درک روزمره را در سه نکته خلاصه می‌کند. اول زبان روزمره است که چون یک ارکستر سنفونی اجرا می‌شود و شناخت از پدیده‌های به خصوصی با واژه‌های به خصوصی را در بردارد. دوم توافق و تفاهم اجتماعی برای استفاده از این واژه‌ها در شرایط ویژه است. سوم توافق و تفاهم اجتماعی در دین، خرافات، عقاید، دیدگاه‌ها و کلیه‌ی روابط پذیرفته شده است که خود را به صورت دینی خلقی یا فولکلوریک نمایان می‌کنند. درک سالم ضرورت نهادینه شدن جنبش کارگری است و پیش‌فرض‌های ایجاد آن سازمان‌دهی یک پروژه‌ی روشن‌گری می‌باشد که نه تنها توافق و تفاهم اجتماعی را برای استفاده از واژه‌های سنتی، خرافی و دینی تخریب می‌کند بلکه توافق و تفاهمی نوین برای استفاده از واژه‌های لائیک و دنیوی سازمان می‌دهد و به این ترتیب منجر به شناخت فرد از وضعیت اجتماعی - طبقاتی خود می‌شود. تاکید این نوشته روی مساله‌ی زبان به این دلیل است که رابطه‌ی «جهان درونی» انسان توسط زبان با «جهان بیرونی» برقرار می‌شود. زیرا انسان توسط زبان وضعیت اجتماعی خود را مفهوم می‌کند - زیرا افراد اخلاق، فرهنگ و اهداف خود را به وسیله‌ی زبان به دیگران معرفی می‌کنند. در نتیجه استفاده از واژه‌های لائیک و دنیوی پیش‌فرضی اجتناب‌ناپذیر برای استقلال فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی طبقه‌ی کارگر از طبقه‌ی حاکم است و فقط به این صورت می‌توان فرهنگی متقابل برای نهادینه شدن جنبش کارگری سازمان داد. به عبارت دیگر تغییر درک روزمره به درک سالم پشتوانه‌ای ضروری است که کارگران از «طبقه‌ای فی‌نفسه» مبدل به «طبقه‌ای برای خود» شوند.

پیش‌کسوتان جنبش کارگری در ایران نیز در تجربیات روزمره‌ی خود با اسلام‌یون عملاً به ضرورت آن پی برده بودند - بلشویک‌ها نهاد سوسیالیستی «همت» را برای کارگران مسلمان ایرانی در بادکوبه سازمان دادند - موجودیت «همت» در ۱۵ شعبان، روز تولد امام دوازدهم شیعیان اعلام شد. اما در اوایل قرن ۲۰ ضرورت روشن‌گری برای فعالین چپ پی‌درپی روشن‌تر می‌شد. به کوشش «همت» و با همکاری بلشویک‌ها در آذربایجان و گیلان یک‌سری مطبوعات به روشن‌گری پرداختند. سازمان پروژه‌ی روشن‌گری متأثر از میرزا فتحعلی آخوندزاده و حمایت بلشویکی از آن مستدل به تحلیل لنین از انقلاب جهانی در دوران قبل از جنگ (۱۹۱۴) بود که سه نمونه را متمایز می‌کرد.

انقلاب‌های بلافاصله‌ی سوسیالیستی از طرف کشورهای: ۱- پیشرفته‌ی سرمایه‌داری در اروپای غربی و ایالات

متحده‌ی آمریکا، ۲- انقلاب بورژوا - دموکراتیک در روسیه، که به شکرانه‌ی موجودیت پرولتاریای نسبتاً قوی و متمرکز و به کمک پرولتاریای پیروزمند اروپا می‌تواند بدون وقفه به انقلاب سوسیالیستی دست یابد، ۳- انقلاب‌ها در کشورهای شرقی، که به یک مرحله‌ی طولانی سرمایه‌داری نیازمند هستند، زیرا پرولتاریا در این بخش از جهان موجود نیست. تحلیل لنین اما با سیر وقایع سیاسی - انقلابی مغایر بود. در حالی که بلشویسم ساختار تزاریسم در روسیه را با انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ درهم کوبید. جنبش کارگری - سوسیالیستی در اروپای غربی به اوج خود رسید. تنوع در رشد نیروهای مولده و تفاوت تجربی - مبارزاتی پرولتاریا از یک‌سو و اوج مبارزات طبقاتی در اروپای غربی و به خصوص آلمان بعد از وقوع انقلاب اکتبر از سوی دیگر تشکیل یک حزب جهانی را با سازمانی شبه‌نظامی ضروری می‌کرد که منضبط و منسجم انقلاب جهانی را متحقق کند.

سازمان‌دهی انترناسیونال کمونیستی (کمیترون یا انترناسیونال سوم) در مارس ۱۹۱۹ نتیجه‌ی بررسی نوین لنین در این دوره بود که شرایط را برای انقلاب جهانی پرولتری مهیا می‌دید. کمیترون شامل احزاب کمونیستی کشورهای متفاوت بود و به شیوه‌ی یک حزب جهانی توسط کمیته‌ی اجرایی رهبری می‌شد - توافق اعضای کمیترون بر برنامه‌ریزی و تحقق انقلاب جهانی بود که منافع مشترک کارگران جهان را در برمی‌گرفت. انقلاب‌های سوسیالیستی اما در اروپای غربی در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ با شکست مواجه شدند - دیپلماسی شوروی برای تضعیف نفوذ کشورهای امپریالیستی در خاور و خلاصی کشور جوان سوسیالیستی شوروی از تعرض‌های نظامی آن‌ها مبلغ «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شد. سیاست خارجی شوروی نیز در این دوران شکل گرفت و منجر به انحراف پروژه‌ی روشن‌گری در ایران شد. لنین جنبش‌های ملی در جهان سرمایه‌داری را جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک قلمداد کرد و دو نوع ناسیونالیسم را از هم تفکیک داد.

۱- ناسیونالیسم ملت ستم‌گر، که شامل بورژوازی کشورهای باختری می‌شد و از رشد روزافزون پرولتاریا در هراس بود -

۲- ناسیونالیسم ملت ستم‌دیده، که شامل بورژوازی کشورهای وابسته می‌شد و در کنار مردم علیه امپریالیسم مبارزه می‌کرد.

لنین تشریح می‌کند که اکثریت مردم کشورهای خاور دهقان هستند و در عقب‌افتادگی اقتصادی و فرهنگی به سر می‌برند. او استقلال کامل از امپریالیسم را ضرورت رشد اقتصادی و اجتماعی می‌داند و مدعی می‌شود که حتی اگر بخشی از بورژوازی ملی به مبارزات ضد امپریالیستی پشت کنند این مبارزه با شرکت میلیون‌ها تن از کارگران، دهقانان و پیشه‌وران ادامه خواهد یافت. لنین نخستین‌بار در دومین کنگره‌ی کمیترون (ژوئیه تا اوت ۱۹۲۰) تز «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» را مطرح کرد. سراتی نماینده‌ی سوسیالیست‌های ایتالیا آن را به نقد کشید زیرا او تحقق این سیاست را اخلال در مبانی انترناسیونالیسم می‌دانست. برخی از کمونیست‌های کشورهای خاور نیز با این طرح مخالفت کردند - نماینده‌ی هند شخصیتی به نام م - ن روی فقط خواهان حمایت از احزاب کمونیست شد - او معتقد بود که سرمایه‌داران می‌توانند تمامی اضافه ارزش کشورهای مستعمره را به کارگران کشورهای باختر واگذار کنند و آن‌ها را از اهداف انترناسیونالیسم منحرف سازند. - او از تحلیل خود نتیجه گرفت که آینده‌ی

کمونیسم جهانی به پیروزی کمونیست‌های خاور و ابسته است. نمایندگان سوسیالیست‌های ایران و ترکیه نیز به تز لنین انتقاد داشتند و انقلاب را به مبارزه ضد امپریالیستی ترجیح می‌دادند - سلطان‌زاده که تحلیل‌اش در حزب کمونیست ایران تصویب شده بود تحقق مشروطه را انقلابی بورژوا دموکراتیک می‌دانست و با در نظر داشتن تجربیات انقلاب اکتبر چشم‌انداز یک انقلاب سوسیالیستی را در ایران داشت. رهبر حزب کمونیست ترکیه مصطفی صبحی بود که ریاست کمیسیونی را برای ترویج مبانی انترناسیونالیسم در خاور به عهده داشت.

انتقاد سوسیالیست‌های خاور مستدل به تجربیات روزمره‌ی آن‌ها با بورژوازی ملی بود که بنا به ماهیت خود وابسته و متحد امپریالیسم و دشمن جنبش‌های آزادی‌بخش محسوب می‌شد - آن‌ها جنبش انقلابی را نه تنها علیه امپریالیسم بلکه علیه بورژوازی نیز سازمان می‌دادند.

لنین اما با کپی کردن و انتقال مکانیکی تجربیات انقلاب اکتبر به کشورهای دیگر مخالف بود زیرا همان‌گونه که در مقاله‌ی «رادیکالیسم چپ، بیماری کودکی کمونیسم» مستدل کرده بود، با وجودی که جنبش کارگری در هر جا با ماهیتی یکتا بر بورژوازی پیروز می‌شود اما شیوه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی وابسته به ویژگی‌های اقتصادی، ترکیب سیاسی و فرهنگی از یک سو و شرایط تاریخی - ملی - مستعمراتی هر کشور از سوی دیگر است. طرح استراتژیک لنین طبق بررسی کلودین بر دو فرض پایه‌گذاری شده بود.

۱- تضاد بین اهداف اساسی جنبش بورژوا - دموکراتیک - ناسیونالیستی (یعنی استقلال ملی و امکان رشد مستقل اقتصاد سرمایه‌داری) و منافع کشورهای امپریالیستی آن‌قدر هست که بتواند بر دودلی بورژوازی ملی پیروز شود و امکان اتحاد او را با پرولتاریای انقلابی غرب و دولت شوروی فراهم آورد.

۲- طبقه‌ی کارگر در کشورهای مستعمره از نظر کمی، اقتصادی و ایدئولوژیک آن‌قدر ضعیف است که نمی‌تواند درازمدت رهبری جنبش‌هایی‌بخش ملی را به عهده گیرد.

کنگره‌ی دوم کمیترن در پایان مباحث به توافق رسید و بین بورژوازی رفرمیستی و بورژوازی انقلابی تفاوت قایل شد - از این به بعد حمایت از جنبش‌های انقلابی - ملی در برنامه‌ی کمیترن قرار گرفت. به گفته‌ی لنین تحلیل کمیترن وابسته به بافت اقتصادی - کشاورزی کشورهای خاور بود که فقدان طبقه‌ی کارگر را برای سازمان حزب و اعمال تاکتیک کمونیستی ضروری می‌دانست. لنین پشتیبانی از جنبش‌های انقلابی - ملی را با ضرورت تحقق دموکراسی بورژوایی در کشورهای خاور توجیه می‌کند.

چندی بعد از پایان کنگره‌ی دوم کمیترن «اجلاس خلق‌های خاور» در باکو (سپتامبر ۱۹۲۰) برای تحکیم «جبهه‌ی متحده‌ی ضد امپریالیستی» سازمان‌دهی شد. دعوت‌نامه‌ی این اجلاس انگلستان را با واژه‌های ملی - مذهبی مورد حمله قرار داده بود. زیدانف، سخن‌گوی حزب کمونیست شوروی انگلستان را در سخن‌رانی خود تحدید به جهاد کرد اگر شوروی را بلافاصله به رسمیت نشناسد.

تحت چنین شرایطی دیگر نه انقلاب جهانی و نه حمایت از کمونیست‌های کشورهای خاور در دستور کار کمیترن بود. شوروی بعد از انعقاد قرارداد بازرگانی با فرانسه و انگلیس پیرامون قفقاز، ترکستان، ایران و افغانستان نیز با مقامات انگلیسی به توافق رسید. شوروی تعهد کرد که تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی را در ایران و

افغانستان متوقف کند و تمامیت ارضی این دو کشور را به رسمیت شناسد. انگلستان در مقابل متعهد شد که عوامل ضد انقلاب در قفقاز و ترکستان را تقویت نکند و از آسیای مرکزی عقب‌نشینی کند - اول آوریل ۱۹۲۱ برای تخلیه‌ی خاک ایران از قشون شوروی و انگلستان در نظر گرفته شد.

بعد از توافق شوروی و انگلستان پیرامون تمامیت ارضی ایران در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ قرارداد شوروی و ایران نیز منعقد شد - شوروی تمامیت ارضی ایران را به رسمیت شناخت و از مداخله در امور داخلی ایران صرف‌نظر کرد - پنج روز قبل از انعقاد این قرارداد «کمیته‌ی آهنین» با پشتیبانی انگلستان و به سرکردگی سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان و با همکاری سه هزار سرباز قزاق کابینه‌ی سپهدار را سرنگون کرد. در ماه اکتبر سردار سپه برای سرکوب جمهوری شوروی گیلان و تحکیم تمامیت ارضی ایران راهی شمال شد. مسوول نظامی سفارت شوروی کلانتارف برای میانجی‌گری بین قشون متخاصم همراه ارتش بود - سفیر شوروی تئودور روتشتاین مبارزه انقلابی را مضر اعلام کرد و خواهان تسلیم بی‌چون و چرای انقلابیون به ارتش ایران شد. با وجود نزاع‌های درونی و فقدان حمایت نظامی - سیاسی شوروی اعضای حزب کمونیست ایران به دفاع از جمهوری شوروی گیلان پرداختند و مغلوب شدند.

کنگره‌ی سوم کمیترون (ژوئن تا ژوئیه ۱۹۲۱) ضرورت «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» را تاکید کرد و از بحث پیرامون مسایل مستعمرات، قتل و سرکوب کمونیست‌های ترکیه و ایران عملاً جلوگیری کرد. در کنگره‌ی چهارم (نوامبر تا دسامبر ۱۹۲۲) تز «وحدت کلیه‌ی نیروهای ضد امپریالیست» از نو تایید شد و کمیسیونی طرح «راه رشد غیرسرمایه‌داری» را به بحث گذاشت. این طرح که در کنگره‌ی دوم نیز مورد بحث بود، زیر نظر لنین مشخص‌تر شده و تجربیات کمونیست‌های کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را با بورژوازی نیز در نظر داشت. این طرح بین بورژوازی کمپرادور (مالکین و سرمایه‌داران بزرگ و وابسته به امپریالیسم) و بورژوازی ملی تفاوت می‌گذاشت. طبق بررسی این کمیسیون تحقق «راه رشد غیرسرمایه‌داری» وابسته به همکاری توده‌های زحمت‌کش، شرکت فعال و عمده‌ی کمونیست‌ها و مساعدت کشورهای سوسیالیستی شوروی بود - نتیجه‌ی سیاسی این طرح مبارزات ضد امپریالیستی با همکاری بورژوازی ملی و جناح‌های سنتی - مذهبی برای ایجاد یک نظام سیاسی - خلقی به رهبری نیروهای انقلابی - توده‌ای بود. حمایت سیاسی از رضاخان و کمال آتاتورک به عنوان نمایندگان بورژوازی ملی نیز با این تئوری مستدل می‌شد.

کنگره‌ی پنجم (ژوئن تا ژوئیه ۱۹۲۴) و کنگره‌ی ششم کمیترون (اوت تا سپتامبر ۱۹۲۸) با سردرگمی یا با رادیکالیسم غیرمنطقی قابل توضیح هستند. در کنگره‌ی هفتم کمیترون (ژوئیه تا اوت ۱۹۳۵) بنا به ضرورت‌های سیاسی روز طرح ایجاد «وسیع‌ترین جبهه‌ی متحده‌ی ضد امپریالیستی در خاور» و تشکیل «جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیستی در باختر» تصویب شد. سخن‌ران اصلی این اجلاس گئورگی دیمتروف بود که خواهان همکاری کمونیست‌ها با ناسیونالیست‌ها برای مبارزه با فاشیسم شد. کمیته‌ی اجرای کمیترون در آستانه‌ی برگزاری کنگره‌ی هفتم در مقاله‌ی مهمی آرمان‌هایی را چون «سازمان حکومت شورایی» و «مصادره‌ی بدون غرامت املاک» را نامناسب نامید و خواهان انحلال احزاب کمونیست در خاور شد. «دیگر نادرست‌تر از این نمی‌شود که تصور کنیم که چنانچه کمونیست‌ها با سازمان‌های رفورمیست ملی به توافق موقت برسند یا با احزاب انقلابی ملی تشکیل بلوک مستحکم‌تری

بدهند تا علیه امپریالیسم بجنگند و در عین حال بخواهند استقلال تشکیلاتی و سیاسی خود را حفظ کنند (که این شرط اصلی نیل به چنین توافق‌هایی است)، پرولتاریا سرکردگی خود را از دست داد، چیزی که هنوز آن را به دست نیاورده است.»

جالب توجه است که بعد از ائتلاف شوروی، انگلستان و آمریکا علیه آلمان، ایتالیا و ژاپن نه تنها مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خاتمه یافت بلکه کمیترن خود را منحل کرد. به مناسبت اول ماه مه ۱۹۴۳ کمیترن اعلام کرد امروز زحمت‌کشان و کلیه‌ی خلق‌های همه‌ی کشورها فقط یک «دشمن مشترک دارند و آن فاشیسم است. امروز فقط یک مساله است که باید حل شود و آن نابودی هیتلریسم است.»

دیپلماسی شوروی از یک سو مبلغ تشکیل جبهه‌ی خلقی (بدون توجه به وابستگی‌های حزبی و مذهبی) بر علیه هیتلریسم بود و از سوی دیگر سعی به متقاعد نمودن متفقین داشت که احزاب کمونیستی دیگر در سطح جهانی فعال نخواهند بود و در حوزه‌ی ملی خود عمل خواهند کرد. به این ترتیب نه تنها چشم‌انداز انقلاب جهانی از دیدگاه دیپلماسی شوروی برای همیشه مدفون شد بلکه کوچک‌ترین نقدی بر سرمایه‌داری به عنوان عامل اصلی سیاست امپریالیستی و جنگ برای جهان‌گشایی صورت نگرفت.

انحلال کمیترن با یک‌سری توجیه‌ها چون تفاوت بین پروژه‌های توسعه‌ی کشورهای گوناگون، تفاوت سازمان اجتماعی آن‌ها، تفاوت سطح رشد اقتصادی - فرهنگی آن‌ها، تفاوت در میزان آگاهی و فرم به خصوص سازمان کاری آن‌ها و ناپختگی کادرهای احزاب کمونیست این کشورها اعلام شد - بدیهی است که این‌گونه عوامل موانعی برای تحقق سیاستی جهان‌شمول ایجاد می‌کردند - اما چگونه می‌توان قبول کرد که این موانع برای تئورسین‌های کمیترن جدید بوده باشند - انگیزه‌ی واقعی انحلال کمیترن در پایان همین اطلاعیه قید شده است.

تردیدی نیست که تصمیم به انحلال انترناسیونال «کمونیستی وحدت ملل متحد را که علیه هیتلریسم می‌رزمند تقویت خواهد کرد (...) تصمیم کمیترن هم‌چنین متحد ساختن و بسیج کردن توده‌های مردم هر کشور را در مبارزه علیه هیتلریسم تسهیل می‌کند.»

اتخاذ سیاست‌های ضدونقیض کمیترن فقط در راستای حفظ منافع امنیتی شوروی مفهوم هستند - دیپلماسی شوروی از احزاب کمونیستی برای تحقق سیاست خارجی خود استفاده می‌کرد و اگر هم ضروری بود آن‌ها را قربانی ائتلاف‌های سیاسی خود با کشورهای امپریالیستی می‌نمود.

با انحلال کمیترن به عنوان حزبی جهانی پشتیبانی از مبارزه‌ی انقلابی پرولتاریای غرب و ملت‌های ستم‌دیده‌ی مستعمرات و نیمه مستعمرات عملاً از دستور کار خارج شد. اما این تصمیم به این منظور نبود که حزب کمونیست شوروی از دیکته کردن خطی واحد برای سیاست «احزاب برادر» چشم‌پوشی خواهد کرد - بعد از انحلال کمیترن دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نقش کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال کمونیستی را برای تحکیم منافع امنیتی - اقتدای شوروی علناً به عهده گرفت.

مکتوبات حزب توده و به خصوص کتاب واژه‌های سیاسی و اجتماعی امیر نیک‌آیین سندهای میراث ایدئولوژیک کمیترن هستند که بررسی اصول اساسی آن برای پاسخ به پرسش این نوشته ضروری است: انترناسیونالیسم، مبارزه‌ی

ضد امپریالیستی و راه رشد غیرسرمایه‌داری.

مارکس، انگلس و گرامشی انترناسیونالیسم پرولتری را هم‌بستگی جهانی کارگران می‌دانستند. واژه‌نامه‌ی نیک آیین اما بعد از تشریح تاریخی انترناسیونالیسم پرولتری نتیجه می‌گیرد که پیدایش نخستین حکومت «سوسیالیستی» مفهوم سیاسی آن را نیز به سه مورد تغییر داده است:

الف. پشتیبانی جنبش کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع از حمایت از این دولت سوسیالیستی. ب. کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمت‌کشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری؛ پ. تعمیم انترناسیونالیسم در «مناسبات با ملل ستم‌دیده و جنبش آزادی‌بخش ملی، این واژه‌نامه بین «ناسیونالیسم کوتاه‌نظرانه» و «واقعی» تفاوت قایل می‌شود و تاکید می‌کند که انترناسیونالیسم با میهن‌پرستی هیچ‌گونه مغایرتی ندارد.

«انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد، زیرا که پیکار واقعی به خاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال، جز از راه مبارزه‌ی مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه‌ی کشورهای سوسیالیستی و همه‌ی خلق‌هایی که در این راه پیکار می‌کنند امکان‌پذیر نیست. از این جهت است که می‌گوییم میهن‌پرستی واقعی جنبه‌ی انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن‌پرستانه است.»

راه رشد غیرسرمایه‌داری برای کشورهای در حال رشد و به عنوان آترناتیو سیاست توسعه‌ی سرمایه‌داری توسط کمیترون در مقابل امپریالیسم طراحی شد. با تحقق این طرح زیربنای مبارزات ضد امپریالیستی نیز مهیا می‌شود. همکاری کمونیست‌ها و بورژوازی ملی و جریان‌های مذهبی برای تحقق این پروژه ضروری هستند.

روبنای سیاسی آن شامل ائتلاف تمام نیروهای ضد امپریالیست برای تحکیم نظام سیاسی - خلقی می‌شود. بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده تاکید دارد که «حزب توده‌ی ایران موجب تشدید اختلافات طبقاتی نیست». ... ما بارها توضیح داده‌ایم و بار دیگر اعلام می‌نماییم که حزب توده هیچ‌گاه نخواست است اختلافات طبقاتی را در این کشور تشدید نماید... به کرات اعلام نمودیم که باید از سرمایه‌ها و صنایع داخلی پشتیبانی نمود و نگذاشت که بازرگانان و سرمایه‌داران ایرانی دلالت دست دوم صاحبان بزرگ صنایع خارجی گردند.» با چنین پشتوانه‌ی تئوریک، زیر نفوذ سیاسی شوروی و در یک شرایط بغرنج اقتصادی حزب توده در ایران سازمان‌دهی شد. وضعیت اقتصادی نتیجه‌ی اشغال ایران توسط متفقین در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ بود که موجب استقرار بیش از ۵۰ هزار سرباز در کشور شد. در همین ایام ۳۰ هزار تا ۴۰ هزار شهروند لهستانی به ایران پناهنده شده بودند. خواروبار و مایحتاج متفقین از بازار ایران تهیه و به جبهه حمل می‌شد. بیش از ۷۰ هزار کارگر ایرانی برای حمل و نقل خواروبار و مهمات به کارمزدی گماشته شده بودند که قبلاً در کشاورزی اشتغال داشتند. ارتش انگلستان ۱۷۰۰ کامیون و ۲۰۰ اتوبوس و ارتش سرخ ۴۰۰ کامیون را مصادره کرده بودند و برای حمل و نقل مهمات و سربازان به جبهه استفاده می‌کردند حمل و نقل به کلی مختل شده بود و شهروندان ایرانی با کمبود مواد غذایی روبه‌رو بودند. احتکار بازار کمبود مایحتاج زندگی را حادتر می‌کرد. سیاست متفقین در ایران شامل تجهیز ارتش سرخ با مهمات، مبارزه با هواداران فاشیسم، جلوگیری از خراب‌کاری عوامل نازیسم، خنثی کردن جنبش‌های اجتماعی به عنوان مانعی برای حمل و نقل مهمات به شوروی و تبلیغات برای «تولیدات بی‌وقفه» می‌شد.

حزب توده نیز برای تحقق چنین سیاستی در ایران سازمان یافت. بعد از آزادی فعالین سیاسی از زندان ایرج اسکندری، دکتر یزدی و دکتر رادمنش با انگیزه‌ی تشکیل حزب کمونیست و برای جلب حمایت شوروی به سفارت آن کشور در تهران مراجعه کردند. سفیر شوروی طبیعتاً با ایجاد حزب کمونیست ایران مخالف بود زیرا همان‌گونه که در این نوشته توضیح داده شد، کمیتن برای تحقق «جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم» خواهان انحلال احزاب کمونیست در خاور بود. بعد از پادرمیانی رضا روستا و با هدف تقویت «جبهه‌ی متحد ضد فاشیسم در ایران» سفیر شوروی با تشکیل حزب توده موافقت کرد. با حمایت شوروی سلیمان میرزا اسکندی به عنوان صدر حزب انتخاب شد. روزنامه‌ی سیاست با امتیاز عباس اسکندری به عنوان ارگان حزب توده و روزنامه‌ی مردم ضد فاشیست با امتیاز صفر نوعی برای مبارزه با افکار نازیسم منتشر شدند. (۳۵)

برخی از فعالین جنبش کارگری به دلیل تجربیات تاریخی، وابستگی به شوروی را مضر می‌دانستند و به سازمان‌دهی جنبش مستقل کارگری پرداختند. یوسف افتخاری، با همکاری رحیم همداد، آذر (خلیل انقلاب)، عزیزالله عتیقه‌چی، نادر انصاری، نادر کلهری، و محمود نوایی «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» را سازمان دادند. افتخاری نظرهای کمیتن و حزب توده را مغایر با مارکسیسم می‌دانست و معتقد بود که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر هیچ‌گاه نمی‌تواند به تعویق افتد. او با شرکت خاندان اسکندری در نهادهای کارگری مخالف بود زیرا اعتقاد داشت که شاهزاده‌های قاجار جایگاهی در جنبش ندارند. مخالفت سرسخت او با رضا روستا، اردشیر آوانسیان و عبدالصمد کامبخش به دلیل تجربیات دوران زندان از یک‌طرف و همکاری نزدیک آن‌ها با سفارت شوروی بود. افتخاری آن‌ها را متم به جاسوسی برای شوروی می‌کرد. (۳۶) به همین دلایل افتخاری با وجود مذاکرات متعدد با اعضای حزب توده و میانجی‌گری سفارت شوروی به آن حزب نگرید و به سازمان‌دهی «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» ادامه داد. در اوایل تابستان ۱۳۲۲ روزنامه‌ی گیتی به عنوان ارگان رسمی اتحادیه با امتیاز خلیل انقلاب منتشر شد. خلیل انقلاب سازمان‌دهی اتحادیه را در تبریز نیز به عهده داشت. علی امید مسئول تشکیلات خوزستان بود و در مازندران و گرگان اتحادیه‌ی تحت‌نظر بابایی سازمان می‌یافت. یوسف افتخاری در مذاکراتی با نمایندگان «اتحادیه‌ی زحمت‌کشان» جون علی‌زاده و ابراهیم‌زاده موفق شد آن‌ها را به «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» جلب کند. به این ترتیب کارگران راه آهن در تبریز و مازندران نیز به عضویت اتحادیه‌ی مستقل درآمدند. (۳۷) خصوصیت اتحادیه‌ی مستقل کارگری را افتخاری در ماه مهر ۱۳۲۲ چنین بیان می‌کند:

«اتحادیه‌ی کارگران که بر مبنای مبارزه‌ی اقتصادی تأسیس و تشکیل گردیده علاوه بر این که از مداخله در امور سیاسی خاصه خودداری می‌نماید نسبت به هر حکومتی که به منظور تحکیم اصول استثمار و فشار طبقه‌ی کارگر برقرار شود بدبین می‌باشد خواه این حکومت در تحت‌نظر سیدضیاءالدین باشد و خواه تحت نظر قوام‌السلطنه و خواه هر کس دیگر.» (۳۸)

یوسف افتخاری مبلغ سوسیالیسم و حکومت شورایی بود و ترکیب این دو را بهترین فرم دموکراسی می‌دانست. او اما تشکیل حزب کمونیست را در این دوره ضروری نمی‌پنداشت زیرا معتقد بود که حزب رهبر طبقه‌ی کارگر است و تشکیل آن به ارتقاء فرهنگی جنبش کارگری نیاز دارد. فقدان فرهنگ تخریب نزد کارگران ایرانی دلیل

مخالفت او با تشکیل حزب کمونیست بود. از همان اولین دوران سازمان‌دهی «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» این تشکیلات مستقل با تعرضی همه‌جانبه روبه‌رو بود. در صدر این تعرض اعضای حزب توده قرار داشتند زیرا آن‌ها از یک‌سو سندیکاها‌ی مستقل کارگری را رقیبی برای تشکیلات خود می‌دانستند و از سوی دیگر جنبش مستقل کارگری را مانعی برای تحقق «جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیسم در ایران» و محل تحقق سیاست «تولیدات بدون وقفه» می‌پنداشتند. به همین دلایل رضا روستا و اردشیر آوانسیان افتخاری را تروتسکیست، جاسوس شهربانی، خراب‌کار و منافق خطاب می‌کردند. فعالیت‌های اعضا و گسترش اتحادیه‌ی مستقل موجب هراس نمایندگان حزب توده بود و به این دلیل رضا روستا به تشکیل «شورای مرکزی کارگران» اقدام کرد. او بعد از انتشار روزنامه‌ی ظفر در مذاکراتی با منشی «اتحادیه‌ی کارگران کفاش»، حسن مسگرزاده، به اسناد، مدارک و مهر «اتحادیه‌ی مرکزی کارگران» دست یافت و با این شیوه خود را از یک‌طرف و ارث تاریخی مبارزات طبقاتی در ایران معرفی می‌کرد. (۳۹) و از طرف دیگر اعضای حزب توده را به زدوخورد با فعالین جنبش مستقل کارگری می‌گماشت. دفتر «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» در لاله‌زار بارها مورد تعرض و تصاحب اعضای حزب توده قرار گرفت. رضا روستا و عبدالصمد کامبخش از فعالیت صنفی «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» به فرماندار نظامی شکایت کردند و ارتش سرخ از میتینگ‌های مستقل کارگری جلوگیری می‌کرد. طرح تبعید یوسف افتخاری از آذربایجان با اعتصاب کارگران چرم‌سازی خنثی شد. مأموران شوروی به مدت دو هفته مانع خروج او از ایران برای شرکت در اجلاس سندیکاها‌ی کارگری در پاریس شدند و از این رو در این کنگره نماینده‌ی حزب توده، ایرج اسکندری و صدر «شورای مرکزی کارگران»، رضا روستا به عنوان نمایندگان کارگران ایران به رسمیت شناخته شدند.

بدیهی است که سیاست حزب توده برای تضعیف اتحادیه‌های مستقل محدود به این‌گونه فعالیت‌ها نمی‌شد رضا روستا در مذاکراتی علی‌زاده و ابراهیم‌زاده را متقاعد کرد که به «شورای مرکزی کارگران» ملحق شوند. پیوستن فعالین شناخته شده‌ی جنبش مستقل کارگری چون خلیل انقلاب، عتیقه‌چی و انصاری به «شورای مرکزی کارگران» پیش‌فرض‌های انحلال «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» را مهیا کردند. (۴۰) اتحادیه‌ی مستقل از طرف دیگر مورد تعرض سرمایه‌داران، مأموران انتظامی و جریان‌های شد کارگری بود. در آذربایجان فعالین جنبش کارگری توسط اوباش با حمایت پلیس ضرب‌وشتم می‌شدند. در اصفهان حزب اراده‌ی ملی با همکاری خشک‌اندیشان، بازاری‌ها، عشایر بختیاری و سرمایه‌داران بخش نساجی تشکلی به نام «اتحادیه‌ی مرکزی کارگران، کشاورزان و پیشه‌وران» را سازمان دادند. اعضای این اتحادیه روزمره به سرکوب فعالین جنبش کارگری می‌پرداختند. در آبادان اداره‌ی حفاظت شرکت نفت با تشکیل «سندیکای عرب‌ها» سبب تفرقه در جنبش کارگری شد. اعضای این تشکیلات فعالین جنبش کارگری را شناسایی و سرکوب می‌کردند.

تعرض همه‌جانبه به فعالین جنبش کارگری از یک‌سو و موفقیت شوروی در جنگ جهانی دوم از سوی دیگر فعالین اتحادیه‌ی مستقل را همواره متقاعد می‌کرد که فقط با اتحاو زیرپوشش سیاسی نماینده‌ی شوروی در ایران یعنی حزب توده به سازمان‌دهی جنبش کارگری نائل خواهند شد. ائتلاف «اتحادیه‌ی کارگران و برزگران ایران» با «شورای مرکزی کارگران» بدون حضور یوسف افتخاری در تاریخ اول ماه مه ۱۹۴۴ صورت گرفت. اتحادیه‌ی جدید

«شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و برزگران ایران» نامیده شد و رضا روستا مقام صدر اتحادیه را به عهده گرفت. (۴۱) یوسف افتخاری به این ائتلاف تن نداد و نزاع او با رضا روستا به زدوخورد نیز انجامید. میانجی‌گری کنسول شوروی بمیلیانوف برای همکاری او با حزب توده نیز نتیجه‌ای در بر نداشت. افتخاری با همیاری رحیم همداد دوباره پی‌گیر سازمان‌دهی اتحادیه‌ی مستقل شدند. درگیری با حزب توده حتی به ربودن و حبس او نیز انجامید. به این ترتیب تاریخ کوتاه جنبش مستقل کارگری در ایران پایان یافت. (۴۲)

تشکیل «شورای متحده‌ی مرکزی» زیر نفوذ حزب توده از یک سو و موفقیت ۹ نامزد انتخاباتی آن در مجلس چهاردهم از سوی دیگر سبب افزایش نقش سیاسی شوروی در ایران شد. طبق بررسی‌گری شوروی برای تحقق منافع خود در ایران موفق به کسب دو اهرم سیاسی دیگر نیز شد. اولین اهرم طرح مسایل ملی و ایجاد تشنج‌های منطقه‌ای بود. (۴۳)

در این دوره کنسرن‌های امریکایی و انگلیسی با کابینه‌ی ساعد برای کسب امتیاز استخراج نفت در استان بلوچستان و کرمان مذاکره می‌کردند. حزب توده با دولت ساعد سرسختانه مبارزه می‌کرد و نه تنها این مذاکرات را محکوم می‌دانست بلکه خواهان لغو امتیاز نفت جنوب برای انگلستان نیز بود. چندی نگذشت که معاون کمیسر امور خارجی شوروی گفتارادزه به تهران آمد و خواهان امتیاز انکشاف و استخراج نفت و سایر مواد معدنی در ناحیه‌ی شمال ایران برای شوروی شد. او قراردادی همراه داشت که تأسیس خط لوله‌ای نفتی از آذربایجان شوروی تا خلیج فارس را نیز در برمی‌گرفت. این طرح حفظ امنیت این تأسیسات را به ارتش سرخ محول می‌کرد. کابینه‌ی ساعد بدون مذاکره‌ی طولانی این پیشنهاد را مردود کرد. (۴۴)

حزب توده بلافاصله شعار لغو امتیاز نفت جنوب برای انگلستان را رها کرد و به پشتیبانی از قرارداد پیشنهادی شوروی روی آورد. رضا روستا کادرهای «شورای متحده‌ی مرکزی» را فراخواند و موضوع نفت را درجه دو نامید و تأکید کرد که «هر نوع عملکرد درست به منظور تثبیت قدرت پرولتاریای شوروی در زمینه‌های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی ایران موجبات پیروزی سریع‌تر طبقه‌ی کارگر ایران را فراهم می‌سازد. هدف ما امروز باید تحت فشار قرار دادن دولت برای قبول پیشنهادهای رفقا باشد.» (۴۵)

تئورسین حزب توده احسان طبری موضوع حریم امنیتی و حریم اقتصادی را مطرح کرد و نه تنها خواهان واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی شد بلکه امتیاز استخراج نفت بلوچستان و کرمان را نیز از حقوق امنیتی اقتصادی امریکا دانست. نشریات حزب توده نیز مکرراً دلایل جدیدی برای واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به شوروی می‌یافتند. (۴۶)

حزب توده در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ تظاهراتی در تهران با شرکت ۱۲ هزار نفر علیه کابینه‌ی ساعد سازمان داد. اعضای حزب توده درشاهی، اصفهان و تهران چندین کارخانه را تصرف کردند و خطوط راه‌آهن را تحت کنترل خود درآوردند. در اوایل نوامبر همین سال در مجموع یک میلیون نفر علیه دولت ساعد تظاهرات کردند و به این صورت زمینه‌ای استعفای کابینه‌ی او را مهیا کردند. نخست‌وزیر بعدی بیات بود که در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۴ کابینه‌ی خود را تشکیل داد. در این دوره نماینده‌ی تهران **دکتر محمد مصدق** قانونی به تصویب مجلس شورای ملی گذاشت که

اختیارات دولتی را برای مذاکرات نفتی با دول دیگر بدون تأیید مجلس غیرمجاز می‌دانست. **کفتارادزه** تصویب این قانون را دشمنی با شوروی خواند و تهران را به سوی مسکو ترک کرد.

بعد از تیرگی روابط خارجی با شوروی جنبش‌های اجتماعی در ایران ابعاد جدیدی گرفتند. از یک‌سو «شورای متحدهی مرکزی» به بسیج جنبش کارگری روی آورد و در سال ۱۹۴۵ در مجموع ۴۴ اعتصاب را سازمان داد. در اعتصاب تبریز یک کارگر توسط اعضای «سومکا» و «حزب ارادهی ملی» به قتل رسید. در اعتصاب شرکت نفت کرمان‌شاه بیش از ۴۰۰ کارگر دست‌گیر شدند. ژنرال مقدم اعلام حکومت نظامی کرد و باشگاه‌های «شورای متحدهی مرکزی» را تعطیل کرد. در پاسخ به این اقدام اعضای حزب توده راه‌آهن مازندران را تسخیر کردند و خواهان استعفای کابینهی وقت شدند. از سوی دیگر در دسامبر ۱۹۴۵ «فرقهی دموکرات آذربایجان» به رهبری پیشه‌وری و با حمایت نظامی شوروی خودمختاری استان آذربایجان را اعلام کرد. هم‌زمان «حزب دموکرات کردستان» نیز به رهبری قاضی محمد تشکیل جمهوری کردستان را اعلام داشت. (۴۷)

کابینهی حکیم ترفندی برای مقابله با این حوادث نداشت و استعفا داد. کابینهی بعدی توسط قوام‌السلطنه تشکیل شد. او سیاست تشنج‌زدایی را برگزید و سه نفر از اعضای حزب توده یعنی مرتضی یزدی، ایرج اسکندی و فریدون کشاورز و یک نفر از حزب ایران‌الله‌یار صالح را به عضویت کابینهی خود درآورد. در قدم بعدی فعالیت باشگاه‌ها و مطبوعات حزب توده و «شورای متحدهی مرکزی» را مجاز اعلام کرد و دستور بازداشت آمرین تشنج چون سیدضیاءالدین طباطبایی، آیت‌الله کاشانی، ژنرال ارفع، سرابی (رئیس پلیس)، سران عشایر افشار و ذوالفقار را صادر کرد و آنان را به زندان انداخت (۴۸). قوام برای بهبود روابط خارجی با شوروی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۶ به مسکو سفر کرد. او در مذاکراتش موفق شد که دیپلماسی شوروی را متقاعد کند که کسب امتیاز نفت شمال وابسته به تصویب مجلس است. او در ضمن خاطرنشان کرد که ترکیب کنونی مجلس تصویب این قرارداد را ناممکن می‌کند. آن‌گاه که دیپلماسی شوروی خواهان انتخابات فوری مجلس پانزدهم شد، قوام پاسخ داد که انتخابات فقط بعد از اجراء عهدنامهی متفقین یعنی بعد از خروج ارتش سرخ از ایران می‌تواند برگزار شود. این عهدنامه شوروی، امریکا و انگلستان را موظف می‌کرد که حداکثر تا شش ماه بعد از پایان جنگ ایران را ترک کنند. در پایان دیپلماسی ایران و شوروی توافق کردند که مذاکرات امتیاز نفت شمال با سفیر شوروی در تهران ادامه یابد. (۴۹)

پیش‌قرارداد امتیاز نفت شمال در ۴ آوریل ۱۹۴۶ توسط قوام و سفیر شوروی در تهران سادچیکوف برای تصویب در مجلس پانزدهم به امضاء رسید. هم‌زمان کابینهی قوام عهدنامه‌ای برای رسمی کردن خودمختاری آذربایجان و کردستان تدارک دید. مظفر فیروز این عهدنامه را با نمایندهی «فرقهی دموکرات آذربایجان» و قوام آن را با قاضی محمد به امضاء رساندند.

نکتهی آخر سیاست تشنج‌زدایی قوام رسمی کردن فعالیت «شورای متحدهی مرکزی» به عنوان نمایندهی کارگران ایران بود. برگزیدهی «شورای تجارت تهران» نیک‌پور و صدر «شورای متحدهی مرکزی» رضا روستا قانون کار را تجدید کردند که در اول ماه مه ۱۹۴۶ به تصویب کابینهی قوام‌السلطنه رسید. در همین روز «شورای متحدهی مرکزی» بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین مراسم ماه مه را در تاریخ جنبش کارگری ایران برگزار کرد. رضا روستا در رادیو

تهران از ۱۸۶ سنديکا و ۳۳۵۰۰۰ عضو «شورای متحدهی مرکزی» سخن گفت. بزرگ‌ترین تظاهرات کارگری در آبادان با شرکت ۸۱۰۰۰ نفر برگزار شد. در تهران ۸۰۰۰۰ کارگر در مقابل ۱۵۰۰۰۰ تماشاچی تظاهرات کردند. مراسم اول ماه مه اما با اخلال جریان‌های ضد کارگری همراه بود. سخنرانی رضا روستا در رایدو با چنان کیفیتی پخش شد که حتا ساکنین تهران به دریافت مناسب آن موفق نشدند. درگیری‌های خیابانی با اوباش موجب قتل ۶ کارگر و ۱۲ مجروح شدند.

سال ۱۹۴۶ سال اعتصاب‌ها برای تحقق حقوق کارگران بود. دیگر موانعی چون «توليدات بدون وقفه برای حمایت از جبهه‌ی متحدهی ضد فاشیسم» در مقابل جنبش کارگری قرار نداشت. در این سال ۱۸۳ اعتصاب توسط «شورای متحدهی مرکزی» سازمان‌دهی شد. بزرگ‌ترین اعصاب‌ها در شرکت نفت اریان و انگلستان در ناحیه‌ی خوزستان صورت گرفت. در آغاچاری اعتصابی با شرکت ۱۰ هزار کارگر تدارک دیده شد. مأموران اداره‌ی حفاظت شرکت نفت برای تضعیف روحیه‌ی کارگران حتی آب آشامیدنی را به روی آن‌ها بستند. اعتصاب بعدی برای رعایت قانون کار سازمان‌دهی شد زیرا اداره‌ی حفاظت شرکت نفت از یک‌طرف فعالین جنبش کارگری را شناسایی و اخراج می‌کرد و از طرف دیگر فقط شاغلین شرکت نفت را نمایندگان رسمی کارگران می‌شناخت. در این مبارزات مجموعاً ۵۰ کارگر به قتل رسیدند و ۱۶۵ نفر شدیداً مجروح شدند. این اعتصاب با میانجی‌گری مظفر فیروز و رادمنش پایان یافت بدون این که شرکت نفت در سیاست ضد کارگری خود تجدیدنظر کند. (۵۰) دولت‌های انگلستان و امریکا از وقایع سیاسی در ایران نگران بودند زیرا سیاست تشنج‌زدایی قوام سبب افزایش فوذ شوروی در ایران بود. حفظ تمامیت ارضی، تضمین نظام سرمایه‌داری، تشکیل بلوک نظامی با همکاری ترکیه و یونان طرح انگلستان و امریکا برای ایران بعد از پایان جنگ جهانی دوم بود. هدف این سیاست جلوگیری از دستیابی شوروی به آب‌های گرم و منابع نفتی خلیج فارس بود که با زبان عامیانه‌ی سیاسی چون «ضرورت تشکیل کمر بند بهداشتی در مقابل گسترش ویروس کمونیسم» مطرح می‌شد.

از این رو دیپلماسی انگلستان و امریکا با سیاست تشنج‌زدایی کابینه‌ی قوام مخالفت می‌کردند. با پیشنهاد امریکا قوام برای خنثی کردن حزب توده و «شورای متحدهی مرکزی» در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۴۶ «حزب دموکرات ایران» را تشکیل داد که چندی بعد اعضای آن با همکاری یک‌سری اوباش چون حسن عرب «اتحادیه‌ی سندیکا‌های کارگران ایران» را سازمان دادند.

دولت انگلستان از یک‌طرف نیروی نظامی خود را در بصره مستقر کرد و از طرف دیگر سبب اغتشاش عشایر در استان فارس شد. قوای بختیاری به سرکردگی ابوالقاسم‌خان به غارت باشگاه‌ها و مراکز تجمع حزب توده و «شورای متحدهی مرکزی» در اصفهان پرداخت. مظفر فیروز برای حل بحران راهی اصفهان شد. او بعد از بازداشت سران بختیاری اعضای کنسول‌گری انگلستان را آمران اغتشاش معرفی کرد. هم‌زمان با این وقایع عشیره‌ی قشقایی هم‌بستگی خود را با سران بختیاری اعلام کرد و با قوای خود به شیراز حمله‌ور شد، سوارکاران عشیره‌ی بویراحمدی به اردکان، هرمزگان و بوشهر حمله کردند و نیروهای عشیره‌ی هیئت داوودی شهر کازرون را محاصره کردند. قطع‌نامه‌ی سران قشقایی خواهان آزادی دستگیرشدگان بختیاری، خروج ارتش از استان فارس، اخراج وزرای حزب

توده از کابینه‌ی قوام و دستگیری اعضای حزب توده بودند.

با قیام عشایر استان فارس قوام سیاست خود را کاملاً عوض کرد. او وزرای حزب توده و حزب ایران را از کابینه اخراج نمود. دشمنان حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» چون سیدضیاءالدین طباطبایی و آیت‌الله کاشانی را از مجازات زندان عفو کرد. هم‌زمان اعضای «حزب دموکرات ایران» و سندیکای آن با حمایت نیروهای انتظامی حمله‌ای گسترده به باشگاه‌های حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» سازمان دادند و انتشار روزنامه‌های رهبر و ظفر ممنوع شد.

در حالی که فعالین جنبش کارگری روزمره با عوامل «حزب دموکرات ایران» به زدوخورد خیابانی مشغول بودند سران حزب توده و «حزب دموکرات ایران» مذاکراتی را برای مشارکت در انتخابات مجلس پانزدهم آغاز کردند. (۵۱) طبقه‌ی کارگر از نظر اقتصادی توسط سرمایه‌داران استثمار می‌شد و از نظر سیاسی برای تحقق منافع شوروی در ایران مورد سوءاستفاده‌ی حزب توده قرار می‌گرفت. تشریح وابستگی «شورای متحده‌ی مرکزی» به شوروی تحت عنوان هم‌بستگی انترناسیونالیسم نه برای کارگران مفهوم بود و نه به نیازهای آن‌ها ارتباطی داشت. حزب توده از یک‌سو هیچ اقدامی برای سازمان‌دهی یک پروژه‌ی روشن‌گری نکرد که به وسیله‌ی آن درک روزمره‌ی کارگران را به درکی سالم و شناختی جامع از جایگاه طبقاتی آن‌ها مبدل کند و به این صورت شرایط نهادینه شدن جنبش کارگری را مهیا سازد. از سوی دیگر رد مقابل تعرض‌های دشمنان ملی - مذهبی خود مکرراً تأکید می‌کرد که اعضایش مسلمان و متعهد به شریعت هستند. با استفاده از واژه‌های دینی و ترویج مراسم مذهبی دیگر هیچ‌گونه تفاوتی بین حزب توده و جریان‌های سنتی نبود. بدیهی است که تحت چنین شرایطی اعضای «شورای متحده‌ی مرکزی» دلیلی قانع‌کننده برای حفاظت از سندیکا نداشتند. به عبارت دیگر کارگران می‌توانستند در سندیکای «حزب دموکرات ایران» نیز به مطالبات صنفی و رفه‌مستی خود نائل آیند. این سیاست‌های نادرست بخش بزرگی از فعالین جنبش کارگری را حاشیه‌نشین کرد.

هم‌زمان کارفرمایان با حمایت جریان‌های ملی - مذهبی موفق شدند که در راستای منافع خود به آداب و رسوم سنتی و اعتقادهای دینی متوسل شوند و فعالین «شورای متحده‌ی مرکزی» را به عنوان عوامل وابسته به شوروی بی‌اعتبار کنند. به همین دلایل غیرمنتظره نبود که فعالین جنبش کارگری به دو گروه متخاصم یعنی هواداران جریان‌های ملی - مذهبی و هواداران حزب توده و «شورای متحده‌ی مرکزی» تقسیم شده بودند. وابستگی سیاسی جنبش کارگری به حزب توده سبب انشعاب در طبقه‌ی کارگر و تضعیف جنبش کارگری شد و به این صورت شرایط انهدام «شورای متحده‌ی مرکزی» را نیز مهیا ساخت.

سرکوب سراسری جنبش کارگری در ایام مبارزات انتخاباتی مجلس پانزدهم آغاز شد. ارتش ایران به بهانه‌ی تضمین حفظ نظم زیر نظر ژنرال ری‌دلی وارد آذربایجان شد. برخی از اعضای «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» از ایران گریختند و برخی در دفاع از خودمختاری آذربایجان قربانی شدند. چند روز بعد از این فاجعه ارتش روانه‌ی کردستان شد و سران «حزب دموکرات کردستان» را بدون مقاومت دستگیر کرد. چندی بعد آن‌ها در یک دادگاه نظامی به مرگ محکوم و به دار آویخته شدند. دولت شوروی در آرزوی تصویب امتیاز نفت شمال در مجلس

پانزدهم بار دیگر ناظر کشتار و سرکوب هواداران‌اش در ایران شد. حزب توده بعد از رخداد این فجایع، انتخابات را بایکوت کرد و بخشی به دلایل متفاوت از این حزب انشعاب کردند.

با سیاست جدید قشوام تمام اهرم‌های اعمال نفوذ شوروی در ایران چون «حزب توده»، «شورای متحدهی مرکزی» و جمهوری‌های خودمختار خنثی شدند. در انتخابات هواداران دربار و برخی از جریان‌های ملی موفق به کسب اکثریت آراء شدند و با حمایت سیاسی امریکا و انگلستان از تصویب پیش‌قرارداد امتیاز نفت شمال سرباز زدند. (۵۲)

نتیجه‌گیری:

اشغال ایران توسط قوای متفقین و سرنگونی رضاشاه سبب تضعیف و عقب‌نشینی جامعه‌ی دولتی در ایران شدند و شرایط مناسبی را برای سازمان‌دهی جنبش کارگری و گسترش جامعه‌ی غیردولتی مهیا کردند. اتحادیه‌ی مستقل کارگری نتوانست در این مدت کوتاه و در شرایط ناهنجار سیاسی در مقابل تعرض‌های همه‌جانبه پایداری کند و در جامعه‌ی غیردولتی نهادینه شود. فعالین آن یا به «شورای متحدهی مرکزی» تحت نفوذ سیاسی حزب توده و شوروی ملحق شدند و یا از نظر سیاسی - اجتماعی حاشیه‌گزیدند. وابستگی سیاسی «شورای متحدهی مرکزی» به شوروی و پشتوانه‌ی تئوریک کمیت‌ترین منجر به شکست جنبش کارگری در این دوران شدند. تحقق سیاست توسعه مبتنی بر «رشد غیرسرمایه‌داری» و «سازمان‌دهی نظام خلقی» برای تحکیم «مبارزه‌ی ضد امپریالیستی» تمامی پیش‌فرض‌ها را برای نهادینه شدن جنبش کارگری ربودند.

بدون شک می‌توان اذعان داشت که قدرت جنبش کارگری از یک‌سو وابسته به فراگیر بودن نهادهای کارگری و از سوی دیگر به شناخت کارگران از خود به عنوان طبقه است. ادغام این دو عامل اساسی منجر به سازمان یافتن جنبش کارگری به صورت «طبقه‌ای برای خود» می‌شود و نه تنها پایداری نهادهای کارگری در مقابل تعرض‌های اجتماعی را تحکیم می‌کند بلکه پیش‌فروش‌های نهادینه شدن آن‌ها را نیز مهیا می‌سازد.

بدیهی است که «شورای متحدهی مرکزی» بزرگ‌ترین سندیکای کارگری در خاورمیانه بود. بدیهی است که اعضای «شورای متحدهی مرکزی» در اوایل از جان گذشته در مبارزات طبقاتی شرکت می‌کردند. اما تحکیم منافع شوروی در ایران از یک‌سو و فقدان هرگونه تفاوت فرهنگی - اجتماعی - ایدئولوژیک با جریان‌های سستی و محافظه‌کار سبب شد که اعضای «شورای متحدهی مرکزی» آن را به عنوان نهادی برای تحقق منافع طبقاتی خود نشناسد و در مقابل جریان‌های ضد کارگری از آن حفاظت کنند. تضعیف جنبش کارگری حاصل سیاست «شورای متحدهی مرکزی» بود و نه نتیجه‌ی انشعاب یا سرکوب آن.

تحولات سیاسی - اجتماعی و تجربیات جنبش کارگری در دوران معاصر می‌آموزند که از یک‌سو باید پلورالیسم بین فعالین جنبش کارگری و تنوع طرح‌های احزاب سیاسی برای سازمان‌دهی جنبش کارگری را به رسمیت شناخت. از سوی دیگر باید طبقه‌ی کارگر ایران را در تنوع واقعی آن از نظر دینی، ملی، فرهنگی و تجربیات مبارزاتی درک کرد. با در نظر داشتن این دو عامل می‌باید برای سازمان دادن جنبش کارگری طرحی مناسب ارائه کرد. پشتیبانی از

تشکیل نهادهای مستقل کارگری فقط نتیجه‌ای از تجربیات جنبش ابسته‌ی کارگری در این دوره است و فقط نقطه‌ی شروع برای اقدام به سازمان‌دهی جنبش کارگری برای فردای آزادتر است.

بدیهی است که هر جریانی به صورت مطلوب‌تر از منافع طبقه‌ی کارگر حمایت کند مورد حمایت سیاسی نهادهای کارگری نیز قرار می‌گیرد. اما استقلال نهادهای کارگری از دولت، سرمایه‌داران و احزاب سیاسی باید تنوع ملی و دینی و قومی طبقه‌ی کارگر را نیز در نظر گیرد. به عبارت دیگر نهادهای کارگری می‌باید با طرحی مستقل، فراملی و زمینی متشکل شوند تا تفاوت‌های ملی و مذهبی سبب تفرقه و تضعیف جنبش کارگری نشوند.

سازمان‌دهی پروژه‌ی روشن‌گری برای تحکیم نهادهای کارگری و طراحی یک سیاست عملی انترناسیونالیسم از برنامه‌های آینده‌ی فعالین جنبش کارگری در ایران به شمار می‌آیند.

اکتبر ۲۰۰۱

پی‌نوشت

- این مقاله پیش‌تر در ماهنامه‌ی *نقدنو*، شماره‌های ۱۲ و ۱۳ منتشر شده و منابع آن نیز در بایگانی ماهنامه موجود است.